

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد همه سر به سر تن به کشتن دهیم
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نویسنده: جان پرکینز
برگردانندگان: مهرداد (خلیل) شهابی- میر محمود نبوی
بازخوانی، تصحیح و ارسال: حمید محوی
۰۱ جولای ۲۰۱۳

اعترافات جنایتکار اقتصادی

(افشاءگری هانی در باب ترندهای ایالات متحده آمریکا در اقتصاد جهانی)

۱۸



John Perkins

فصل ۲۸

شرکت انرژی من، شرکت انرون^۱، و جرج دبلیو بوش

زمان مرگ «توریخوس»، چند ماهی بود که پائولا را ندیده بودم. در آن موقع، با زنان دیگری قرار می‌گذاشتم، از جمله با وینیفرد گرانت، زن جوانی که در شرکت «مین» ملاقات کرده بودم و کارش برنامه ریزی محیط زیست و اتفاقاً پدرش هم سمت آرشینکت ارشد شرکت «بکتیل» را بر عهده داشت. پائولا هم با روزنامه نگاری کلمبیائی آشنا شده بود. دوستی ما برقرار ماند ولی توافق کردیم به رابطه نزدیکمان پایان دهیم.

من مشغول کلنجار رفتن با کار جدیدی بودم که به‌عنوان یک «شاهد خیره» بر عهده‌ام گذاشته بودند، به ویژه در دفاع از طرح نیروگاه هسته‌ای «سی بروک». اغلب احساس می‌کردم که دوباره خودم را فروخته‌ام و صرفاً به‌خاطر پول، نقش سابقم را از سر گرفته‌ام. طی این دوران، «وینیفرد» برای من کمک بسیار بزرگی بود. او کارشناسی متعهد به حفظ محیط زیست بود ولی این ضرورت را نیز درک می‌کرد که تولید برق باید مداوماً افزایش یابد. او بزرگشده ناحیه

Enron^۱: نگاه کنید به یادداشت شماره ۱ مترجمان: «ابشرکت انرون و جرج بوش»، ص. ۳۳۹

«برکلی» در ساحل شرقی سانفرانسیسکو بود و از دانشگاه برکلی فارغ‌التحصیل شده بود. «وینیفرد» فردی آزاداندیش بود که دیدگاه‌هایش درباره زندگی در نقطه مقابل نظرات پدر و مادر خشک‌مذهب^۱ من قرار داشت.

روابط ما عمیق‌تر شد. «وینیفرد» از «مین» مرخصی گرفت و ما با یکدیگر ساحل اقیانوس اطلس تا «فلوریدا» را با کشتی شخصی‌ام طی کردیم. عجله‌ای نداشتیم ولی بارها لازم بود قایق را در بنادر مختلف ترک کنیم تا من بتوانم با هواپیما خودم را برای شهادت در مقام «شاهد خبره» به محل موردنظر برسانم. در پایان سفر دریائی‌مان، به «پالم بیچ غربی» در فلوریدا رسیدیم و آپارتمانی اجاره کردیم. دخترمان، جسیکا، روز هفدهم ماه مه سال ۱۹۸۲ به دنیا آمد. من در سن سی‌وشش سالگی از مردان دیگری که در کلاس‌های آموزش بچه‌داری حضور می‌یافتند بسیار مس‌تر بودم.

بخشی از کار من در مورد «پروژه سی‌بروک»، متقاعد کردن «کمیسون خدمات عمومی ایالت نیوهمپشایر» نسبت به این مطلب بود که انرژی اتمی بهترین و اقتصادی‌ترین گزینه برای تولید برق در آن ایالت به شمار می‌آید. متأسفانه، هرچه این موضوع را بیشتر بررسی کردم، در اعتبار استدلال‌هایم بیشتر دچار تردید شدم. در آن برهه از زمان، مطالب مطرح شده در نشریات تخصصی در این‌باره دائماً در حال تغییر بود که این، خود، بیانگر رشد تحقیقات بود. شواهد به‌طور روزافزونی نشان می‌داد که انرژی‌های جایگزین زیادی وجود دارد که از نظر فنی بر انرژی هسته‌ای مزیت دارد و از جهت اقتصادی نیز بیشتر مقرون به صرفه است.

همین‌طور، تفکر جدیدی داشت غالب می‌شد که با نظریه قدیمی مبنی بر ایمنی انرژی اتمی مغایرت داشت. درباره موضوعاتی مانند یکپارچگی سامانه‌های پشتیبان^۲، آموزش اپراتورها، خطای انسانی، فرسودگی تجهیزات و نامناسب بودن نحوه دفع ضایعات اتمی مرتباً سؤال‌هایی جدی مطرح می‌شد. بنابراین، از شهادت در محاکم حقوقی احساس ناراحتی می‌کردم چون باید موضعی اتخاذ می‌کردم که مشتری از من انتظار داشت و از بابت آن پول دریافت کرده بودم - در حالی که، به‌دلایل فوق، نسبت به درستی آن موضع دچار تزلزل عقیده شده بودم.

علاوه بر این، به تدریج متقاعد می‌شدم که برخی از فن‌آوری‌های نوظهور روش‌هایی را برای تولید برق عرضه می‌کنند که به محیط زیست زیان نمی‌رساند. این مطلب به‌ویژه درباره تولید برق از موادی که سابقاً ضایعات محسوب می‌شدند، مصداق پیدا می‌کرد.

سرانجام، تصمیم خودم را گرفتم و روزی به صاحبکارانم در «شرکت برق عمومی نیوهمپشایر» اطلاع دادم که دیگر نمی‌توانم به نمایندگی از جانب آنان برای ادای شهادت در محکمه حاضر شوم. این شغل پول‌ساز را ترک گفتم و بر آن شدم تا شرکتی ایجاد کنم که فناوری‌های جدید را از مرحله پژوهشی به مرحله عمل درآورد. «وینیفرد»، باوجود نامعلوم بودن آینده این طرح و با وجودی که تازه با من ازدواج کرده بود، مرا از حمایت کامل خود برخوردار کرد.

چندماه پس از تولد جسیکا در ۱۹۸۲، من شرکت «ابندیدنت پاور سیستمز»^۳ (IPS) را تأسیس کردم. از جمله اهداف این شرکت طراحی نیروگاه‌های برقی مفید برای محیط زیست و ایجاد نمونه‌هایی برای تشویق دیگران به ساخت تعداد بیشتری از این‌گونه نیروگاه‌ها بود.

این رشته از فعالیت از نظر مالی درجه خطرپذیری بالایی داشت و اکثر رقبای ما نهایتاً با شکست مواجه شده بودند. اما «پیشامدهائی» به کمک ما آمد. در واقع، اطمینان دارم که، در موارد بسیاری، کسی از راه می‌رسید و یاری‌مان می‌کرد. و این پاداشی برای خدمات گذشته‌ام و تعهدم نسبت به حفظ سکوت بود.

«برونو زامبوتی» که منصبی را در رده‌های بالای «بانک توسعه کشورهای قاره آمریکا» پذیرفته بود، عضویت در هیأت مدیره ISP و کمک به تأمین مالی این شرکت نوپا را قبول کرد.

². Puritanical
³ Integrity of Backup Systems
⁴. Independent Power Systems

مجموعه‌ای از مؤسسات مرکب از بانک «بنکرز تراست»^۵، شرکت «ای اس آی انرژی»^۶، شرکت «بیمه پروندشال»^۷، مؤسسه «چادبورن و پارک» (یک مؤسسه حقوقی مهم «وال استریت» که سناتور سابق، نامزد سابق ریاست جمهوری، و وزیر خارجه سابق، ادmond ماسکی در آن^۸ شراکت داشت)؛ و شرکت «رایلی استوکر»^۹ (یک شرکت مهندسی متعلق به «شرکت نفت آشلند»^{۱۰} که طراحی و ساخت بویلرهای بسیار پیچیده و پیشرفته برای نیروگاه‌های برق را بر عهده داشت) ما را مورد حمایت قرار دادند. ما حتی به پشتیبانی کنگره ایالات متحده آمریکا پشت‌گرم بودیم. کنگره شرکت ما، ISP، را به‌عنوان تنها شرکت معاف از مالیاتی خاص برگزید و با این کار، ما را از امتیاز مشخصی در مقابل رقبایمان برخوردار کرد.

در سال ۱۹۸۶، ISP و بکتل به‌طور هم‌زمان، ولی مستقل از یکدیگر، ساخت دو واحد نیروگاه برق را شروع کردند که در آنها تکنولوژی بسیار خلاقانه و پیشرفته‌ای برای سوزاندن زباله‌های زغال‌سنگ بدون تولید باران اسیدی به کار گرفته شده بود. در پایان دهه نود، این دو نیروگاه در صنعت برق انقلابی ایجاد کردند. این نیروگاه‌ها یکبار و برای همیشه اثبات کردند که بسیاری از به اصطلاح زباله‌های تولید را می‌توان به نیروی برق تبدیل کرد و، علاوه بر آن، می‌توان بدون تولید باران اسیدی، از سوخت زغال استفاده کرد. به این ترتیب، طرح‌های مزبور مستقیماً به قوانین جدید ضد آلودگی محیط زیست یاری رساندند و ادعاهای درازمدت شرکت‌های برق عمومی مبنی بر غیرممکن بودن این امور را عملاً رد کردند. همچنین، نیروگاه ما نشان داد که تأمین مالی فناوری‌های اثبات نشده ولی پیشرفته می‌تواند توسط شرکتی کوچک و مستقل از طریق وال استریت و راه‌های معمول دیگر صورت گیرد (۱). یکی دیگر از مزایای نیروگاه برق IPS این بود که، به جای اینکه گرمای خروجی نیروگاه را به حوضچه‌های خنک‌کننده بفرستد، به گلخانه‌ای هیدروفونیک^{۱۱} با وسعت ۱/۵ هکتار می‌فرستاد.

نقش من به‌عنوان مدیر عامل شرکت IPS محملی برای ورودم به حلقه‌های درونی صنعت انرژی شد. من با بسیاری از بانفوذترین افراد این رشته کار می‌کردم - با حقوق‌دانان، لابی‌کننده‌ها، بانک‌های سرمایه‌گذار و مدیران ارشد در مؤسسات عمده. امتیاز دیگر من داشتن پدرزنی بود که بیش از سی‌سال در شرکت «بکتل» کار کرده و به سمت آرشیکت ارشد ارتقاء یافته و حالا مسؤول ساختن شهری در عربستان سعودی بود. طرح ساختن این شهر یکی از نتایج مستقیم فعالیت‌های من در اوایل دهه هفتاد میلادی در جریان «ماجرای پول‌شوئی عربستان سعودی» بود. «وینیفرد» در نزدیکی ستاد جهانی شرکت «بکتل» در شهر سانفرانسیسکو بزرگ شده بود. او نیز عضوی از یک خانواده مرتبط با شرکت‌های بزرگ بود. اولین محل استخدام وی بعد از فارغ‌التحصیل شدن از دانشگاه برکلی، شرکت «بکتل» بود.

در صنعت انرژی همه چیز به‌طور جدی در حال زیر و رو شدن بود. مؤسسات بزرگ مهندسی بخش خصوصی تلاش می‌کردند از شرکت‌های برق عمومی - که سابق بر این، انحصار تولید برق در مناطق را در اختیار داشتند - پیشی گیرند یا حداقل بتوانند با آنها رقابت کنند. «حذف مقررات» ناظر بر صنعت انرژی صحبت روز بود. ضوابط یک شبه عوض شد. فرصت‌های بسیاری برای جاه‌طلبان به وجود آمد تا از شرایط جدید که دادگاه‌ها و کنگره را گیج کرده بود، استفاده کنند. بزرگان صنعت این دوره را «دوره غرب وحشی انرژی» نام نهاده بودند.

یکی از قربانیان این جریان شرکت «مین» بود. همان‌طور که «برونو» پیش‌بینی کرده بود، رابطه «مک‌هال» با واقعیت دچار اختلال شده بود و کسی جرأت نداشت این مطلب را به او حالی کند. «پل پریدی» هرگز نتوانست کنترل شرکت را به دست گیرد و لذا مدیریتی «مین» نه‌تنها نتوانست از تغییراتی که صنعت را درمی‌نوردید استفاده کند، بلکه اشتباهات

^۵. Bankers Trust

^۶. ESI Energy

^۷. Edmund Muskie

^۸. Riley Stoker Corporation

^۹. Ashland Oil Company

^{۱۰} Hydroponics : هنر پرورش گیاهان در آب، بدون نیاز به خاک، با اضافه کردن موادغذایی کیمیایی - م .

مهلکی نیز مرتکب شد. به فاصله چندسال از زمانی که «برونو» سطح سودآوری بی‌سابقه‌ای را برای «مین» فراهم آورده بود، این شرکت ایفای نقش در جنایات اقتصادی را به کناری نهاد و در گرداب مشکلات مالی گرفتار آمد. شرکای «مین» آن را به یکی از شرکت‌های بزرگ مهندسی و ساختمانی که از موقعیت‌های پیش‌آمده خوب استفاده می‌کرد، فروختند.

در حالی که من در سال ۱۹۸۰ از بابت هر سهم در شرکت مین، سی دلار دریافت کرده بودم، شرکای باقی‌مانده چهار سال بعد به کمتر از نیمی از آن مبلغ رضایت دادند. این‌گونه بود که یک‌صد سال خدمات غرورآفرین با سرافکنندگی پایان یافت. برایم غم‌انگیز بود که شاهد برچیده شدن شرکت باشم، ولی احساس می‌کردم چه زمان مناسبی را برای ترک «مین» انتخاب کرده بودم. مالکین جدید چندی از نام «مین» استفاده کردند، اما بعداً آن را کنار گذاشتند. آرمی که زمانی در سراسر جهان وزنه‌ای محسوب می‌شد، به ورطه فراموشی سپرده شد.

«مین» از نمونه شرکت‌هایی بود که خود را با وضعیت متغیر صنعت انرژی درست وفق ندادند. در سوی دیگر طیف، «شرکت انرون» قرار داشت که یکی از سریع‌الرشدترین شرکت‌ها بود. معلوم نبود از کجا آمد و هنوز نیامده، شروع به بستن قراردادهای بسیار بزرگ کرد. بیشتر گردهمائی‌های تجاری، تا زمانی که شرکت‌کنندگان بر جای خود بنشینند، برای خود فنجانی قهوه بریزند و اوراق‌شان را مرتب کنند با چند لحظه گفت و گوهای غیرکاری آغاز می‌شود. در آن روزها، در اغلب محیط‌های تجاری، این گفت و گوهای غیرکاری حول محور «انرون» متمرکز بود. در خارج از «انرون»، هیچ‌کس نمی‌توانست چگونگی دستیابی شرکت به چنین معجزاتی را ریشه‌یابی کند. خودی‌هایی که در «انرون» شاغل بودند فقط به بقیه ما می‌خندیدند و سکوت اختیار می‌کردند. گهگاه نیز، وقتی این خودی‌ها در مورد دلایل موفقیت معجزه‌آسای «انرون» سؤال‌پیچ می‌شدند، دلیل این موفقیت‌ها را «روش‌های جدید مدیریت»، «به کارگیری روش‌های خلاقانه تأمین مالی» و «استخدام مدیرانی که راه نفوذ به کریدورهای قدرت در پایتخت‌های اطراف و اکناف جهان را بلد بودند» عنوان می‌کردند.

ولی اینها همه، به گوش من، صرفاً نسخه‌ای جدید از همان روش‌های قدیمی جنایتکاران اقتصادی، بود. «امپراتوری جهانی» با شتاب به پیش می‌تاخت.

بین گروهی از ما که به نفت و عرصه بین‌المللی علاقه‌مند بودیم، اغلب موضوع دیگری نیز مورد بحث قرار می‌گرفت: پسر معاون رئیس جمهور ریگان (جرج دلبلیو بوش پسر). اولین شرکت انرژی او، با نام «آربوستو»^{۱۱} (معادل اسپانیولی بوش، به معنای «بیشه») که در شرف ورشکستگی بود، نهایتاً، از طریق ادغام در «شرکت اسپکتروم ۷» در سال ۱۹۸۴ نجات یافت. آن‌گاه «شرکت اسپکتروم ۷» خود را بر لبه پرتگاه ورشکستگی یافت و توسط «شرکت انرژی هارکن»^{۱۲} خریداری شد؛ جرج دلبلیو بوش به سمت عضو هیأت مدیره و مشاور، با حقوق سالانه‌ی ۱۲۰۰۰۰ دلار، ابقا شد. (۲) تصور ما این بود که داشتن پدری در سمت معاون رئیس جمهور عاملی در اتخاذ این تصمیم بود، زیرا سابقه و عملکرد بوش جوان در مقام یک مدیر نفتی چنین تصمیمی را توجیه نمی‌کرد. از سوی دیگر، این موضوع را نمی‌توان صرفاً یک اتفاق به شمار آورد که «شرکت انرژی هارکن»، برای اولین‌بار در تاریخچه آن شرکت، از این فرصت برای گسترش فعالیت‌های خود به عرصه بین‌المللی و جست‌وجوی فعالانه برای سرمایه‌گذاری نفتی در خاورمیانه استفاده کرد. طبق گزارش. مجله Vanity Fair: «وقتی که بوش به هیأت مدیره را کسب کرد، یک سلسله رویدادهای حیرت‌آور برای «هارکن» آغاز شد: سرمایه‌گذاری‌های جدید، منابع مالی غیرقابل انتظار، و کسب حق حفاری‌هایی که اکتشافات غیرمنتظره و پرمنفعتی را در پی داشت.» (۳) در سال ۱۹۸۹، «شرکت آموکو»^{۱۳} در حال مذاکره با حکومت

¹¹. Arbusto

¹². Harken Energy

¹³. Amoco: یکی از بزرگترین شرکت‌های نفتی آمریکا - م.

بحرین برای حق حفاری در فلات قاره (دور از کرانه) بود. در این بین، بوش پدر (معاون ریگان رئیس جمهور وقت) به سمت رئیس جمهور انتخاب شد. کمی بعد، مایکل آمین^{۱۴}، یکی از مشاوران وزارت خارجه که وظیفه داشت چارلز هاستلر^{۱۵}، سفیر جدید امریکا در بحرین را، قبل از عزیمت، به‌طور خلاصه با مهم‌ترین نکات مأموریتش آشنا کند، ملاقات‌هایی را بین مقامات دولت بحرین و «شرکت انرژی هارکن» ترتیب داد. در نتیجه این ملاقات‌ها، «شرکت هارکن» جایگزین «شرکت نفت آموکو» شد. علی‌رغم آنکه «شرکت هارکن» هیچ‌گونه عملیات حفاری خارج از محدوده جنوب شرقی ایالات متحده انجام نداده بود و هرگز سابقه حفاری در دریا را نداشت، از حقوق انحصاری برای حفاری در بحرین برخوردار شد؛ امری که در جهان عرب بی‌سابقه بود. ظرف چند هفته، ارزش سهام شرکت انرژی هارکن با افزایشی بیست درصدی، از ۴/۵۰ دلار به ۵/۵۰ دلار برای هر سهم افزایش یافت. (۴)

حتی خبرگان حیطه انرژی هم از آنچه در بحرین روی داده بود شوکه شدند. یکی از دوستان حقوقدانم که متخصص صنعت انرژی و از حامیان برجسته حزب جمهوری‌خواه بود، می‌گفت: «امیدوارم جرج دبلیو بوش کاری دست پدرش ندهد.» در آن موقع، ما در باری در گوشه «وال استریت»، در یکی از طبقات بالائی برج‌های دوقلوی «مرکز تجارت جهانی»، مشغول نوشیدن کوکتل بودیم.

او ابراز ناامیدی می‌کرد و می‌گفت: «نمی‌دانم آیا واقعاً ارزشش را دارد؟». سپس سرش را به نشانه تأسف تکان داد و اضافه کرد: «آیا آینده آن پسرک^{۱۶} آن قدر ارزش دارد که ریاست جمهوری را به خطر اندازد؟»

من به‌اندازه کسانی که سابقه بیشتری از من در صنعت نفت داشتند حیرت نکرده بودم، زیرا از منظر متفاوت و منحصر به فردی به قضایا می‌نگریستم. من برای دولت‌های کویت، عربستان سعودی، مصر و ایران کار کرده بودم، با سیاست‌های حکومت‌های خاورمیانه آشنا بودم، و می‌دانستم که بوش و مدیران شرکت «انرون» بخشی از شبکه‌ای بودند که من و همکاران «جنایتکار اقتصادی» ام ایجاد کرده بودیم؛ آنان مانند فنودال‌ها و اربابان برده‌دار کشتزارهای قرون وسطی بودند. (۵)

¹⁴ Michael Ameen
¹⁵ Charles Hostler

¹⁶ منظور، جرج بوش پسر است - م .